

دولت سُبکري نخستين حکومت ترکان در ايران پس از اسلام

سيد حيدر بيات



«و این سُبکري شبیه طغرل کافر نعمت غلام آل سبکتگین است که خاندان خداوندان خویش را به خیر خیر برداشتند»
«ملك الشعراي بهار»

مقدمه

رسم معمول مورخان بر این است که دولت‌های ایرانی پس از اسلام را از طاهریان شروع کرده، در ادامه به صفاریان، سامانیان، غزنویان، سلجوقیان و ... می‌پردازند. و در این میان به دولت‌های کوچکی نظیر دلفیان، صاحب الزنج و... نیز اشاره می‌کنند. اما در این میان چه بسا حکومت‌هایی نیز باشند که به تمامی از قلم افتاده و ذکر از آن به میان نیاید. حکومت سُبکري یکی از این حکومت‌هاست که اتفاقاً تأثیر بسیاری نیز در سیاست آن روز بر جای نهاده و موجب زوال صفاریان شده است. چه بسا اگر سُبکري ظهور نمی‌کرد با قدرت گرفتن صفاریان سلسله‌های بعدی از جمله غزنویان و سلجوقیان به وجود نمی‌آمدند و تاریخ به گونه‌ی دیگری رقم می‌خورد. حکومت سُبکري از دو جهت برای ما مهم است: نخست آنکه به عنوان اولین دولت ترک و نیم قرن قبل از غزنویان ظهور کرده است و دوم آنکه بر عکس سایر حکومت‌های ترک که از خراسان و شمال شرقی ایران ظهور کرده اند در جنوب ایران یعنی شیراز ظهور کرده است.

حکومت سُبکري به دلایل چندی در تاریخ معاصر مطرح نشده است و این مسئله دلایل چندی می‌تواند داشته باشد از آنجمله عمد جریان تاریخ نگاری معاصر ایران در تحریف تاریخ ترکان که به اقتضای سیاست‌های دولت پهلوی صورت می‌گرفت. تاریخ نگاران ترک ترکیه نیز تاریخ دولت‌های ترک ایرانی را بیشتر تا آنجا که با تاریخ ترکان خود ترکیه مربوط است دنبال می‌کنند و اصولاً تاریخ سلاجقه برای آنان بسیار مهم است. به هر روی تا آنجا که نگارنده اطلاع دارد کسی از تاریخ نویسان معاصر به این امر نپرداخته و مقاله حاضر نخستین نوشته در این موضوع به شمار می‌رود.

سُبکري کیست؟

سُبکري از ترکانی است که در حمله یعقوب لیث 256 هـ صفاری به رُخد (شهری نزدیک سیستان) به همراه برادر خود به اسارت در می‌آید. تاریخ سیستان می‌نویسد:

«به سیستان باز آمد و به راه اندر خلع و ترکان بسیار بکشت و مواشیشان بیاورد و برده بسیار آورد و سُبکري یکی از آن بندگان بود»

(تاریخ سیستان، ص 219)

شرق ایران بخصوص مناطقی چون غزنه، طخارستان، کابل و طخارستان از دیر باز سرزمین ترکان بوده و مورخان بسیاری به این امر اشاره کرده اند. [1] از جمله مقدسی می‌نویسد:

«سیستان به دست آل عمر و بن لیث و غرجستان به دست شار غرجستان و جوزجان به دست آل فریغون و غزنین و بست به دست اترک میباید» (احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم، ص 337)

خوارزمی در مفاتیح العلوم که آن را در بین سالهای 363 و 381 نوشته است، مینویسد: «هیاطله نام گروهی از مردم قدرتمند است که مالک سرزمینهای تخارستان بوده اند و ترک های خلج و کنجاک باقیمانده آنهاست.» (مفاتیح العلوم ص 14)

اصطخري مي نويسد: «خلج نوعي از ترکانند و در قدیم به این زمین افتادند و میان هندوستان و نواحی سیستان اقامتگاه ساختند مردمی اند به شکل و زی و جامه ترکان و به زبان ترکی سخن میگویند.» (ترجمه مسالك و ممالك اصطخري ص 196)

ابن خلکان از مورخین قرن هفتم هجری می نویسد: «در حدود سیستان قبیله ای از اترک سکونت داشتند که پادشاهان آن رتبیل بود» (ترجمه تاریخ یمنی ص 282 و 285) عبدالله البکری الاندلسی از نویسندگان قرن پنجم هجری نیز کابل را شهر ترکان می داند: «کابل مدینه معروفه فی بلاد الاترک.» (: کابل شهر معروفی در سرزمین ترکان است).

نویسندگان بسیار دیگری نیز از جمله خلیل بن احمد (قرن دوم هجری) عبدالحی گردیزی، ابن اثیر و غیره به ترک بودن نواحی شرقی سیستان اشاره کرده اند که نقل قول آنها در این مقال مختصر نمی گنجد. باری سُبکری یکی از این ترکان بود که به تاریخ شوال 256 در حمله یعقوب لیث اسیر صفاریان شد. در این که آیا سُبکری از ترکان خلج بوده است یا نه چیز روشنی در دست نیست. ملک الشعراي بهار او را از ترکان خلج میدانند اما میدانیم که قبایل بسیاری از ترکان از جمله قرلق، کنجاک، لاچین[22]، خلج و ... در شرق ایران ساکن بوده اند و تعیین این که سُبکری از کدام طایفه بوده مشکل است. در مورد سپری شدن ایام اسارت سُبکری در نخستین سالها نیز چیزی نمی دانیم، اما میدانیم که وی شخصی بسیار خردمند و با درایت و نیز زیباروی بوده است. اینها صفاتی است که نویسنده گمنام تاریخ سیستان وی را بدانها متصف می کند و علاوه بر آن از علاقه ویژه یعقوب صفاری بر سُبکری نیز سخن می راند. نه تنها یعقوب بلکه تمام دولتمردان صفاری شیفته شخصیت و منش سُبکری بوده اند. زمانی که منشور خلیفه عباسی برای امارت شیراز به یعقوب می رسد برای تعیین والی شیراز با دولتمردان خود به شور و مشورت می پردازد و دولتمردان همه بالاتفاق بر صلاحیت سُبکری در این مورد تأیید می کنند. «گفتند سُبکری که مرد باخرد است»

یعقوب نیز حرف دولتمردان خود را پذیرفته و ولایت شیراز را به همراه خلعت های فاخری به سُبکری می دهد. جالب اینکه خود سُبکری در این جلسه مشورتی حضور نداشته است. می دانیم که یعقوب در سال 265 هجری از دنیا رفته است. بنابراین سُبکری مراحل پیشرفت را در دستگاه صفاری بسیار سریع طی کرده است. چرا که در کمتر از 6 سال از اسارت به ولایت رسیده است. به همین جهت این احتمال وجود دارد که او قبل از اسارت به دست یعقوب لیث در دستگاه رتبیل شاهان یعنی شاهان ترک شرق سیستان با مسائل دیوانی و کشورداری آشنا بوده باشد. توضیحی در مورد کلمه رتبیل در اینجا ضروری به نظر می رسد. ملک الشعراي بهار مصحح تاریخ سیستان آن را به زنبیل تصحیح کرده است چرا که به عقیده وی «رتبیل با تحقیقاتی که نگارنده به عمل آورده نه به فارسی و نه هندی و نه به هیچ کدام <؟!> معنی ندارد» (تاریخ سیستان، ص 121، پاورقی ش 1)

حسین علی یزدانی نویسنده افغان در پاسخ همفکران افغانی بهار می نویسد: «مورخین اسلامی عموماً رتبیلان را ترک خوانده اند» و سپس شواهدی را از طبری، ابن اثیر، ابن خلکان، هیوان تسانگ و ... برای مدعای خود ارائه می کند و نتیجه می گیرد که «عده ای از مورخین برای یافتن معنی و ریشه کلمه رتبیل در زبان فارسی و پشتو و هندی به جستجو پرداخته اند و زحمات بیهوده ای متحمل شده اند و آنرا به خیال خودشان به رتبیل، ژنتبیل، زنده پیل، رسل، نزیل، ریزیل، زنبیل، انتبیل، رتن پال، رتنه پاله، رنه پاله، پاله، رتهه پیل و صور دیگر تصحیح و ریشه یابی کرده اند که تمام این تلاشها رجماً بالغیب بوده و راه به جایی نبرده اند. چون رتبیلان ترک بوده اند و ریشه و معنای این کلمه را در زبان ترکی یا مغولی باید جستجو کرد نه در زبانهای هند و اروپائی» (پژوهشی در تاریخ هزاره ها، ص 122)

سُبکری بعد از یعقوب

عمر یعقوب موسس سلسله صفاري ديري نمي پاييد و از غصه نبرد «دير عاقول» که در آن از سپاه بغداد شکست خورده است مي ميرد و برادر او عمرو ليث در سال 265 جانشين او مي شود. در اين زمان منشور ولايت خراسان، سيستان، اصفهان، کرمان، حرمين و نيز رياست پليس بغداد از سوي خليفه بغداد به صفاريان اعطا شده است و رابطه خليفه بغداد و امير صفاري به اوج خود رسيده است. سُبکري بعد از يعقوب نيز موفق شده است موقعيت خود را در ميان صفاريان حفظ کند و در سال 275 به عنوان ايلچي و نماينده دولت صفاري به بغداد نزد خليفه مي رود.

«و سُبکري را عمرو به بغداد فرستاد با هديه هاي نيکو نزديک موفق و احمد بن الاصبع با او يکجا برفت و سُبکري به بغداد رسيد اندر ذي القعدة خمس و سبعين و مائتي».

بعد از آن دوباره از روزگار سُبکري خبر نداريم. در اين زمان سامانيان ماوراء النهر و بلخ را در اختيار داشتند اما خليفه عباسي براي ايجاد اختلاف و افروختن شعله جنگ ميان سامانيان نوظهور و صفاريان اعلام کرد که سامانيان را به رسميت نمي شناسد و فرمان حکومت ماوراء النهر و بلخ را براي عمرو ليث صفاري فرستاد. اين فرمان عمرو را به عمق ماوراء النهر کشاند و در نبردي که به سال 287 در نزديکي بلخ صورت گرفت عمر به اسارت اسماعيل در آمد.

تاريخ پژوه معاصر رسول جعفريان در اين مورد مي نويسد: «در سال 289 عمرو در زندان بمرد يا کشته شد و امارت صفاري يکباره فرو ريخت.» (از طلوع طاهريان تا غروب خوارزمشاهيان ص 54) اما فرو ريختن امارت صفاري علت ديگري نيز داشت و آن نقش سُبکري در دولت صفاري بود. مولف تاريخ سيستان که بر عصبيت خاص فارس گراني نيز متهم است سُبکري را خائن مي داند و ملک الشعراي بهار نيز بعد از هزار سال بر همان عقیده است. ماجرا از اين قرار است که بعد از عمرو ليث لشکر صفاري با طاهر بن محمد بن عمرو بيعت مي کند و طاهر، احمد بن شهور را به وزارت دولت خود مي گمارد. اين اتفاق در بيرون از سيستان مي افتد و گويا سُبکري آن موقع در سيستان بوده است. بعد از بازگشت طاهر صفاري به سيستان، سُبکري که نفوذ بسياري بر روي لشکر صفاري داشته و خود طاهر نيز تحت نفوذ او بوده است با وزارت احمد بن شهور مخالفت مي کند: «و سُبکري مستولي گشته بود بر طاهر و بر سپاه و همه را گرفته بود و نمي بايست که احمد بن شهور وزرات کردي و نامه که او مي نبشت نهن همي کرد و علي بن الليث به سيستان نهن بود و سُبکري سر با او يکي داشت» (تاريخ سيستان، ص 353)

سُبکري فرماندهان سپاه و به قول تاريخ سيستان سرهنگان را به حضور علي بن الليث مي برد و در آنجا بر سر اينکه چه کسي امير صفاري باشد نزاع در ميگيرد:

«و اختلاف ميان سپاه افتاد يکي گفت طاهر بايد، ديگري گفت علي که او خود وصي يعقوب بود» (تاريخ سيستان ص 254)

اين توطئه گويا کار ساز نميشود و به هر روي طاهر به عنوان امير صفاري بر جاي خويش مي ماند اما جالب اينکه در اين ميان موقعيت سُبکري نيز خللي نمي بيند. در اين زمان عمرو ليث صفاري که اسير سامانيان بود به دست صفاريان مي رسد که نوشته بود 20 مليون درم (20 بار هزار هزار درم) براي سامانيان بفرستد تا مرا آزاد کنند. طاهر با فرماندهان سپاه مشورت مي کند و آنان به جهت اينکه با وجود زنده بودن عمرو به جاي تلاش براي رهايي او، طاهر را جانشين او انتخاب کرده اند فرستادن پول را به صلاح نمي دانند و با گفتن اين جمله که «اگر او آزاد شود نه تو ماني و نه ما» طاهر را از اين کار منصرف ميکنند. بعد از ان که خيال طاهر از بابت عمرو ليث آسوده ميگردد برادر خود يعقوب را خليفه خود در حکومت سيستان تعيين مي کند و «خود روز و شب به نشاط و لهو مشغول شد و کار سُبکري گرفت و همه حل و عقد به دست او شد» (تاريخ سيستان، ص 254)

بدین ترتيب سُبکري که روزگاري به عنوان اسير به دستگاه صفاري آورده شده بود اينک به عنوان بزرگترين دولتمرد صفاري همه امور را به دست خود ميگيرد و امير صفاري و وزير وي و فرماندهان سپاه همه و همه بي اذن او دست به کاري نمي زنند.

اين نفوذ کم نظير چگونه براي سُبکري حاصل مي شود؟ علاوه بر آنکه بر خرمنمدي و درايت وي تاکيد شده است احتمال ديگري نيز وجود دارد. يعقوب ليث به هنگام حمله به سرزمين رتبيل شاهان اسراي بسياري از ترک و خلج همراه خود آورده بود بسا که اين اسيران نيز هر يك به نوبه خود در ميان لشكريان و ديوانيان باليده و اکنون همه هوای سُبکري را داشتند تا انتقام خود را از صفاريان که «به راه اندر خلج و ترکان بسيار بکشت»-ه بودند، بگيرند. برادر سُبکري نيز به همراه او در اين جنگ اسير شده بود و غالب نام داشت. و نيز بسا که همين انتقامجوئي ترکانه موجب زوال صفاريان ميشود. مولف تاريخ سيستان بر اين نکته سرپوش ميگذارد و زوال صفاريان را به ترکان غزنوي نسبت ميدهد. شيون نامه اين مولف بسيار خواندنيست:

«و چون بر منبر اسلام به نام ترکان خطبه کردند ابتدای محنت سیستان آن روز بود» مولف تاریخ سیستان شاید از این روی به ترکان و خلجیان شرقی خرده نمی گیرد که در آنصورت جنایات صفاریان نیز آشکارتر میشد. به ویژه که این جنایتها به نام بسط اسلام نیز صورت نگرفته است. چرا که ترکان شرق ایران قبلاً در زمان امویان به اسلام گرویده و پادشاهان آنان از عراق دیدن کرده بود.

هم از این روی عبارت تاریخ سیستان مبنی بر اینکه:

«به سیستان باز آمد و به راه اندر خلج و ترکان بسیار بکشت و مواشیشان بیاورد و برده بسیار آورد.» از دیدگاه دینی توجیهی ندارد و مسلمان نمی تواند اسیر مسلمان را به عنوان برده در اختیار خود بگیرد. تصفیه نژادی و نسل کشی یکی از کارهای رایج حکومت‌های شعوبی و فارسی بعد از اسلام است که به عنوان یک میراث شوم از ساسانیان به آنان رسیده است. جز ترکان مسلمان شرق ایران که به دست صفاریان قلع و قمع میشوند نسل‌کشی دیگری نیز دو قرن بعد توسط دیلمیان در شیراز اتفاق می افتد. دیلمیان که خود ایرانی می‌دانستند و معمولاً اسامی پیش از اسلام را برای خود انتخاب می کردند. در سال 385 کار بسیار ننگینی را در این زمینه صورت دادند. جعفریان می نویسد: «در فارس نیز صمصام الدوله که متکی به نیروهای دیلمی بود دستور داد تا هر چه ترک یافتند بکشند» [3] (از طلوع طاهریان... ص 137)

گفته شد که سُکری در حکومت طاهر صفاری به نفوذ عجیبی دست یافته بود هم از این روی احمد شهنشاه وجود او را در سیستان محل وزارت خود می‌پنداشت و طاهر را بر علیه سُکری تحریک میکرد. در نهایت حرف‌های وزیر بر امیر تاثیر نهاد و طاهر با وزیر خود همراهی شد. نفوذ سُکری مانع از آن بود که بتوانند او را از صحنه سیاست علناً حذف کنند، لذا توطئه ای را ترتیب دادند که او را از مرکز یعنی سیستان بیرون کنند و به همین جهت: «باز تدبیر کردند که سُکری را به رُخد فرستند و از درگاه دور افکنند و عهد نبشتند او را به رُخد و کابل و هندوستان و خلعت بدادند و او نرفت.»

سُکری با هوشیاری و درایت خود توانست توطئه امیر و وزیر صفاری را نقش بر آب کند. با شکست توطئه نخست، صفاریان توطئه دیگری را طراحی می کنند و سپاه و فرماندهان آن را که تحت نفوذ سُکری است تحت فشار قرار می دهند و محمد بن حمدان یکی از فرماندهان طرفدار سُکری به ولایت داور و بست منصوب میشود. چون وزیر صفاری معتقد بود با وجود محمد بن حمدان نمیتوان سُکری را از پای در آورد گویا محمد بن حمدان نیز در باطن از رفتن به داور و بست خودداری می‌کند به همین جهت به دستور وزیر صفاری او را ربوده و به قتل می‌رسانند. در این زمان وزیر صفاری و برادرش که قبلاً والی بست بود و اینک برای کمک به برادر وزیرش، در از سر راه برداشتن سُکری به سیستان آمده است در خدمت امیر صفاری هستند. سپاه سیستان به تدبیر سُکری در جلوی دارالاماره منتظر گشته و چون احمد بن شهنشاه وزیر و برادرش از آنجا بیرون می آیند هر دو را به اسارت در می آورند و انگشتی (که نشان وزارت و ولایت بوده) از دستانشان در آورده و در قلعه زندانی می کنند. علاوه بر آن خانه دو برادر نیز غارت میشود. بعد از این آشوب طاهر در مقابل سُکری تسلیم میشود و عبدالله بن می‌کال که وزارت او از همان ابتدای کار توسط سُکری به طاهر پیشنهاد شده بود به وزارت صفاریان منصوب میشود. سپاه نیز که مورد بی‌مهری وزیر قبلی بود خلعت و صله دریافت می کند و دوباره: «کار همه بر سُکری قرار گرفت» (تاریخ سیستان ص 256)

عبدالله بن می‌کال که اینک وزیر صفاریان شده بود در واقع مهره سُکری به شمار می آمد «و عبدالله آن کردی که فرمان سُکری کردی» در این میان حوادث مهمی نیز اتفاق می افتد و یکی از فرماندهان سپاه به نام بلال بن ازهر و برخی دیگر از دولتمردان با سُکری مخالفت می کنند و حتی گاه کار به نزاع‌های خونی می کشد اما طاهر و وزیرش جز به فرمان سُکری کاری را انجام نمی‌دهند. سُکری بعد از کشمکش‌های بسیار کرمان و فارس را به دست می‌گیرد و علاوه بر آن هیچ مالیاتی برای صفاریان نمی‌فرستد و این در واقع نوعی اعلام استقلال از سوی سُکری است. و بدین ترتیب اولین دولت ترک در ایران پس از اسلام شکل می گیرد. و سُکری ترک، اسیر دیروز به امیر امروز تبدیل میشود. طاهر صفاری برای حفظ حکومت خود و از بین بردن سُکری در سال 292 به شیراز لشکر کشی می‌کند لیکن سُکری که به تدبیر و کفایت مشهور است با چانه‌زنی‌های سیاسی و وعده‌های سرخرمن لشکر صفاری را از شیراز دور می‌کند. بعد از این بین سال‌های 292 و 297 درگیری‌هایی بین سُکری و صفاریان به وجود می آید و برادر سُکری توسط صفاریان کشته میشود و پسر لیث صفاری نیز از سوی سُکری گروگان گرفته میشود. سُکری در سال 297 مناسبات خود را به طور کامل با صفاریان قطع می‌کند و از خلیفه بغداد برای امارت کرمان و سیستان و فارس منشور می‌گیرد و به رسمیت شناخته میشود. گرفتن منشور از بغداد در آن موقع

کار بسیار سختی بوده است، چرا که عباسیان همواره بر حکومت مستقیم تأکید داشتند و تنها در جایی که قدرت مقابل نظامی با حاکمی را نداشتند مجبور می‌شدند برای وی منشور بفرستند و حکومتش را به رسمیت بشناسند. بنا به نوشته تاریخ سیستان «عمل پارس و کرمان و سیستان» یعنی جنوب شرقی ایران از سوی بغداد به سُبُکری واگذار می‌شود و او نیز والیانی را به شهرهای مختلف گسیل می‌دارد و اسماعیل بن محمد بن ابراهیم بمی را به عنوان وزیر خود انتخاب می‌کند.

دولت مستعجل

اگر ابتدای دولت سُبُکری را بدو تسلط او به فارس و کرمان در نظر بگیریم باید گفت که سُبُکری کمتر از یک دهه حکومت کرده است. و این حکومت در سال 299 با حمله مقتدر عباسی و شکست سُبُکری به پایان می‌رسد. سُبُکری با سپاه خلیفه در شیراز می‌جنگد و شکست می‌خورد و با سپاه خود به بم می‌رود در آنجا نیز جنگ سختی در می‌گیرد و دوباره سُبُکری شکست می‌خورد و به ناچار با سامانیان وارد مذاکره می‌شود. سامانیان از کمک به او طفره می‌روند لیکن در ظاهر وی را پناه می‌دهند اما در باطن با حکومت بغداد معامله کرده و سُبُکری را که به مرو رفته بود دستگیر و دست بسته سوی بغداد می‌فرستند و نخستین حکومت ترکان در ایران بدینگونه به پایان می‌رسد. سُبُکری در واقع از ترکان شرق ایران است از ترکان افغانستان که تا دوره قاجاریه جزئی از ایران محسوب می‌شد و در آن دوران به همراه بخشهایی از آذربایجان و ترکمنستان از پیکره این کشور بزرگ جدا شد. کشوری که روزگاری با رشادتهای سلجوقیان و صفویان هر روزه بر قلمرویش افزوده می‌شد.

[1]1. اقوام و طوایفی که اکنون در کشور افغانستان به نام هزاره ها نامیده می‌شوند از نسل همین ترکانند. حسین علی یزدانی نویسنده افغانستانی در کتاب گرانسنگ خود با نام «پژوهشی در تاریخ هزاره ها» دلایل علمی انکار ناپذیری در این باب ارائه کرده است که خوانندگان محترم می‌توانند به آن رجوع کنند.

[2]2. هزاره لاجین قبیله ای بودند که در اطراف بلخ و بلخاب و سنگ چارک سکونت داشتند امیر خسرو دهلوی شاعر نامدار هند که به خمسه نظامی گنجوی نظیره نوشته از ترکان لاجین است. فردوسی نیز در شاهنامه چند جا از این قبیله یاد می‌کند:

هزاران سوران ایران گروه/ ز لاجین دلیران ابر گرد کوه

و

من ایدر بمانم نیابم به راه/ نیابم به افغان و لاجین سپاه

و:

چنین گفت دهقان دانش پژوه/ مر این داستان را ز پیشین گروه

که نزدیک زابل به سه روز راه / یکی کوه بد سرکشیده به ماه

به یک سوی او پشت خرگاه بود / دگر دشت زی هندوان راه بود

نشسته در آن دشت بسیار کوچ / ز افغان و لاجین و کرد و بلوچ

برای اطلاعات بیشتر در این مورد به کتاب پژوهشی در تاریخ هزاره ها صفحات 120 و 121 مراجعه کنید.

[3]1. هدف از گوشزد کردن این نکات تاریخی جهت تفرقه افکنی میان اقوام ایرانی نیست اما تاریخ نگاران،

شاعران و نویسندگان شعوبی و شوونیستی که به هر بهانه ی خردی به ترکان می‌تازند و سراسر کتب تاریخی، ادبی و حتی دیوانهای شعری آنها فحش و ناسزا به نژاد ترک و عرب است بدانند که حکومت‌های پارسی در طول سالهای اندک حکومت خود چه فجایع ننگینی را مرتکب شده اند. در عوض در هیچ جای تاریخ دیده نشده است که احدی از حاکمان ترک کسی را به جرم فارس و دیلم بودن از دم تیغ بگذرانند. باری، «این سخن بگذار تا وقت دگر.»

<http://www.kitablar.com>

<http://www.kitablar.org/>